دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

سرشناسه: تنها، مهدی، ۱۳۳۲-
عنوان و نام پدیدآور: در مسیر تربیت : گفت‌وگو با مهدی تنها (مدیر دبیرستان احسان) / گفت‌وگوکنندگان سیّد عبدالحمید ابطحی ... [و دیگران]؛ تدوین محمّد ضیائی‌مؤیّد، محمّد هنرمندی؛ تهیّه مؤسّسه مطالعات تعالی نسل (متن)؛ ویرایش محمّد هنرمندی.
مشخّصات نشر: تهران: نشر بهشت، ۱۳۹۸.
مشخّصات ظاهری: ۲۳۹ ص. ؛ ۲۱٫۵×۱۴٫۵ سم.
شابک: ۲-۵۹-۶۵۸۷-۶۰۰-۹۷۸
وضعیّت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: گفت‌وگوکنندگان سیّد عبدالحمید ابطحی، وحید مهران، حامد داودوندی، محمّد ضیائی‌مؤیّد، محمّدحسین معینی.
عنوان دیگر: گفت‌وگو با مهدی تنها (مدیر دبیرستان احسان).
موضوع: تنها، مهدی، ۱۳۳۲- -- مصاحبه‌ها
موضوع: مدیران آموزشی -- ایران -- تهران
موضوع: School administrators -- Iran -- Tehran
موضوع: مدرسه‌ها -- ایران -- تهران -- مدیریت و سازماندهی
موضوع: School management and organization -- Iran -- Tehran
شناسه افزوده: ابطحی، سیّدعبدالحمید، ۱۳۴۵-، مصاحبه‌گر
شناسه افزوده: ضیایی‌مؤیّد، محمّد، ۱۳۶۲-، مصاحبه‌گر
شناسه افزوده: هنرمندی، محمّد، ۱۳۶۳-
شناسه افزوده: مؤسّسه مطالعات تعالی نسل (متن)
رده‌بندی کنگره: LB ۱۷۷۵
رده‌بندی دیویی: ۳۷۲
شماره کتاب‌شناسی ملّی: ۶۰۸۰۶۹۱

عنوان: در مسیر تربیت: گفت‌وگو با مهدی تنها (مدیر دبیرستان احسان)
گفت‌وگوکنندگان: سیّد عبدالحمید ابطحی، وحید مهران، حامد داودوندی، محمّد ضیائی‌مؤیّد، محمّدحسین معینی
تدوین: محمّد ضیائی‌مؤیّد، محمّد هنرمندی
تهیّه: مؤسّسه‌ی مطالعات تعالی نسل (متن)
ویرایش: محمّد هنرمندی
طرح جلد: محمّدحسین کلاهی
صفحه‌آرایی: محمّد روحانی
ناشر: نشر بهشت
تاریخ انتشار: چاپ اوّل، تابستان ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

مؤسّسه‌ی متن
تلفن: ۲۲۲۲۶۱۵۰- ۲۲۲۵۸۱۵۴
Website: www.mmtn.ir Email: info@mmtn.ir

دینوک
فروشگاه تخصّصی کتب دینی

در مسیر تربیت

گفت‌وگو با مهدی تنها

مدیر دبیرستان احسان

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

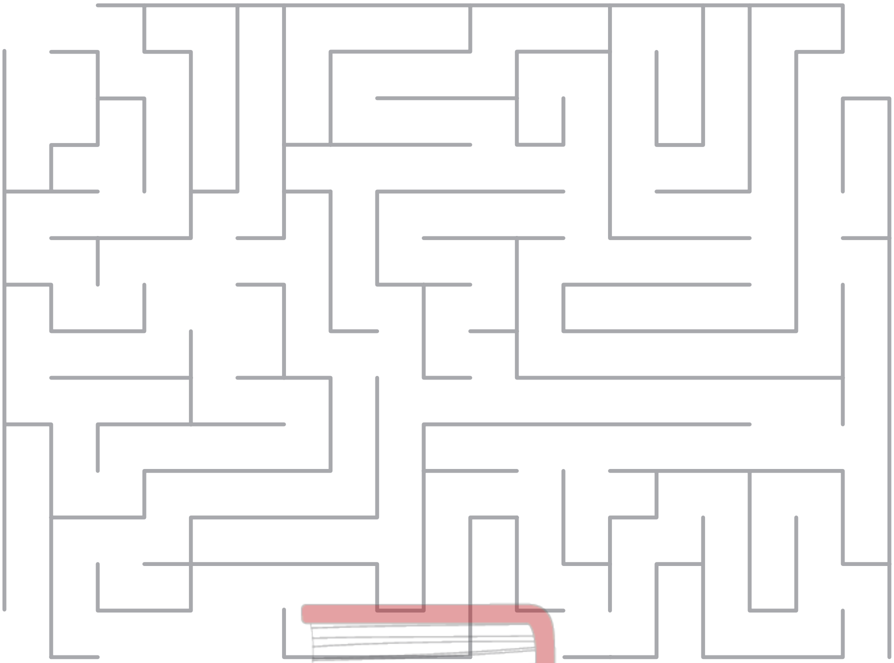

مدیر باید با معلّمان، دانش‌آموزان و والدین زندگی کند، نباید آن‌ها را فقط مدیریّت کند.

مدرسه وقتی زنده است که مدیر روح زندگی را در تمام اعضای مدرسه بدمد.

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

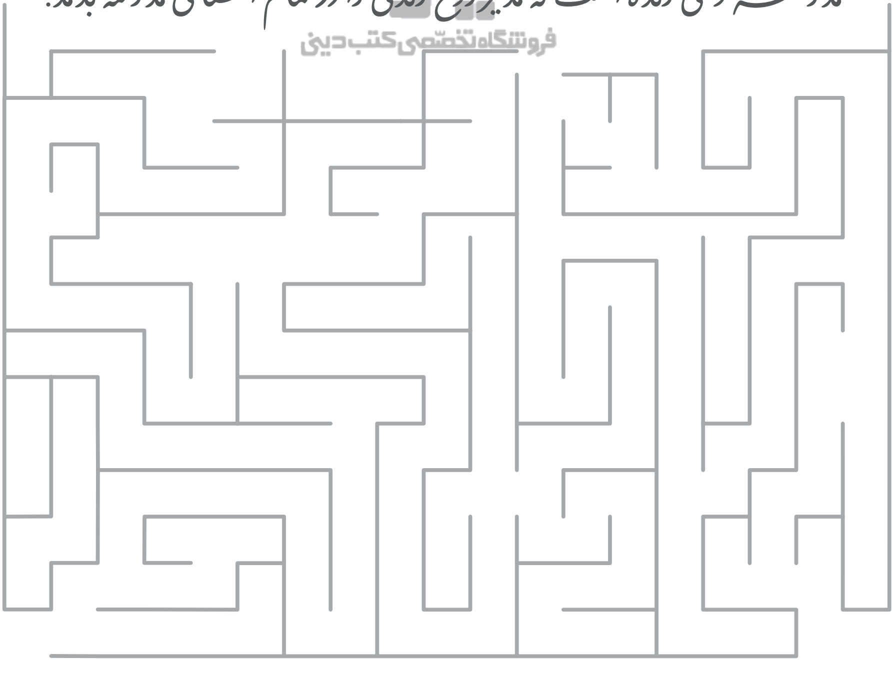

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

مرحوم حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان (علّامه)
در کنار مهدی تنها و تنی چند از معلّمان مدرسه‌ی علوی

نوشتار
حاضر، حاصل
هفت جلسه گفت‌وگو
با آقای مهدی تنها، مدیر
مقطع متوسّطه‌ی دوم مؤسّسه‌ی
فرهنگی احسان است؛ مجتمعی
که در سال ۱۳۶۹ به همّت جمعی
از فارغ‌التّحصیلان علوی و عدّه‌ای از
علاقه‌مندان به گسترش فضاهای
تعلیم و تربیت اسلامی و با ارشاد
و هدایت مرحوم علّامه
کرباسچیان آغاز
به‌کار کرد.

فروشگاه تخصصی کتاب دینی

فهرست

سخن متن ۱۰
پیش‌گفتار ۱۲
مقدّمه ۱۶
سال‌شمار زندگی ۲۰
۱• مدیر در یک نگاه ۲۳
۲• مدیر و نیروی انسانی ۵۱
۳• مدیر و دانش‌آموزان و فارغ‌التّحصیلان ۱۱۷
۴• مدیر و والدین ۱۴۱
۵• مدیر و تربیت دینی ۱۶۳
۶• روند تأسیس یک مدرسه ۱۸۷
۷• پیوست: تصاویر ۲۰۱
۸• فهرست تفصیلی ۲۱۹

دینوک
فروشگاه تخصّصی کتب دینی

سخن متن

در فرهنگ اصیل ما، همواره وظیفه‌ی مهمّ تربیت نسل بر عهده‌ی خانواده بوده است و همواره پدران و مادران متعهّد از خداوند می‌خواسته‌اند که در تربیت نسلی سالم و متدیّن و با اخلاق، مددکارشان باشد.

وقتی «مدرسه» به‌عنوان یک پدیده‌ی جدید وارداتی به فرهنگ ما پا گذاشت، کارکرد خانواده در جامعه‌ی سنّتی ما برای تربیت نسل دچار اختلال شد و در این چالش اجتماعی و فرهنگی، رویکردهای متفاوتی در مواجهه با این پدیده‌ی نوین شکل گرفت: گروهی به مخالفت با آن برخاستند و چنین تشخیص دادند که این نهاد نوظهور، دنیای پُرزَرقِ آبادی را به نسل جدید نشان می‌دهد؛ امّا گوهر ایمان را از کف آنان خواهد ربود. عدّه‌ای آن را به‌عنوان واقعیّتی از دنیای نو پذیرفتند و تسلیم تأثیرات و پیامدهای آن شدند. جمعی نیز در تلاش برای تطبیق دادن این پدیده با فرهنگ بومی، تلاشی ناموفّق داشتند و چون نتوانستند مدرسه را دل‌نشینِ فرهنگ دینی مردم کنند، گاه‌گاهی، خاکستر آتش تحریک عواطف دینیِ آنان، دامنشان را آلود.

در این میان، روشن‌بینانِ اهل عملی نیز بودند که در عین برخورد ایجابی با پدیده‌ی مدرسه، با ورود به این حوزه‌ی جدید و شناسایی فرایندهای آن، تلاش کردند تا آرمان‌های بلند دینی خود را به استانداردهای ملموس اداره و راهبری مدرسه ترجمه کنند و در این مسیر، بر مرزداری و مرزبانی از حدود دین و شرع پای فشردند؛ چنان‌که باعث جلب اعتماد و مشارکت مروّجان دین و دین‌داران شدند.

در این رویکرد جدید، دانش‌آموخته‌ی مدرسه، فرنگی‌مآب نمی‌شد تا برای بازگرداندنش به فرهنگ اصیل، به نشان‌دادن محاسن فرهنگش و متقاعد کردن او نیاز باشد؛ بلکه محصول طبیعی یک نظام پیچیده‌ی تربیتی و فرهنگی بود که در عین یادگیری علوم جدید و کسب موفّقیّت‌های تحصیلی، متدیّن بار آمده بود. چنین شد که «مدارس نوین اسلامی» در تربیت نسلی سالم و متدیّن و متخلّق، برای رسیدن به همان اهدف بلند دینی، از ابزارهایی بهره بردند که تمدّن جدید در اختیارشان گذاشته بود.

مرحوم استاد حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان -که پیش‌تر به «علّامه» شهرت یافته بود- از رادمردان بزرگی است که در میدان مدرسه‌داری، مبانی تربیت دینی و اخلاقی را به‌صورت عملی و کاربردی پیاده کرد و با تأسیس و اداره‌ی مدرسه‌ی «علوی» از سال

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱۳۳۵ شمسی، یکی از الگوهای مدرسه‌داری دینی را تحقّق بخشید.

این الگوی مدرسه‌داری -که اینک قریب به شش دهه تجربه‌ی زنده و رشدیابنده را پشتوانه‌ی خود دارد- برای امروز ما و فردای فرزندانمان، سرمایه‌ای بی‌مثال فراهم آورده است.

نگاشتن تجربه‌هایی که سینه به سینه منتقل و در هر مرحله از انتقال، به نیّت‌های صادق و در دل‌های پاک، شست‌وشو شده است، به یافتن دانش زلالی از مدرسه‌داری منجرمی‌گردد که برای همه‌ی کسانی که دل در گروِ تربیت نسلی متعهّد و مسئول دارند، توشه‌ی راه می‌تواند باشد.

مؤسّسه‌ی مطالعات تعالی نسل (متن) -با شناخت از عظمت باری که بر دوش گرفته است- به اجرایی ساختن این مهم همّت گماشته است تا با کمک و هم‌راهی پیش‌کسوتان، استادان و مدیران این مدارس، تجربه‌های گذشته‌ی آنان را مکتوب و مستند و قابل عرضه سازد.

این تجربه‌ها نسخه‌هایی قابل توصیه برای اجرا در هرزمان و مکانی نیستند؛ بلکه گوهرهای درخشانی‌اند که راهِ پاخورده و طی‌شده را روشن می‌کنند و قطعاً با نقد و نظر خِبرگان و آگاهان، به گونه‌ی سُفته‌تر و درخشنده‌تری، برای روشن‌کردن مسیر آینده‌ی تعلیم و تربیت به‌کار خواهند آمد.

گروه تجربه‌نگاری مؤسّسه‌ی متن[1] با استقبال از نظرات سازنده و پیشنهادهای صاحب‌نظران، برای به مقصد رساندن این وظیفه‌ی سترگ، به ذیل عنایات خاندانی توسّل می‌جوید که گنجینه‌داران علم‌اند و افق‌نشینان حلم؛ درود الاهی بر آنان باد!

۱. پست الکترونیک: Experiography@mmtn.ir

پیش‌گفتار

معمولاً یادگیری در داخل کلاس‌های مدرسه اتّفاق می‌افتد و از قضا، مدیر مدرسه -با این‌که بیش‌ترین وقت خود را خارج از کلاس‌ها می‌گذرانَد- با انتخاب افراد، طرّاحی مناسبت‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، هدایت عمومی جوّ مدرسه، معلّمی کردن نسبت به کار معلّمان مدرسه و... ، بیش‌ترین تأثیر را بر یادگیری و تربیت دانش‌آموزان دارد.

رفت‌وآمد دانش‌آموزان و معلّمان به کلاس درس، بر خلاف دقّت نظرها و جزئیّات مورد تأکید و پی‌گیری مدیر، قابل رؤیت است؛ ولی در نهایت، نتیجه و پیامد کار مدیر است که پس از مدّتی، داوری‌پذیر می‌شود. مدیر است که بر کیفیّت معلّمی‌کردن در مدرسه نظارت می‌کند و وضعیّت مناسب را برای بهبود آن فراهم می‌سازد و اوست که هدف و مسیر پیشرفت را برای شئون مختلف مدرسه تعریف می‌کند و میزان نزدیک‌شدن به آن‌اهداف را می‌سنجد. مدیریّت منابع و امکانات مدرسه و این‌که با چه اولَویّتی، به چه کارهایی اختصاص یابد، با مدیر است... و بالأخره، هموست که ارتباط یک‌مدرسه‌ی زنده و پویا را با محیط اطراف خود تنظیم می‌کند.

مجموعه‌کتاب‌های مدیران، تجربه‌های ارزشمند مدیران مدارس نوین اسلامی را به‌صورت بخشی از تجربه‌نگاری مدارس اسلامی به رشته‌ی تحریر درآورده است تا این میراث، قابلیّت انتقال و رشد و اصلاح و تکمیل داشته باشد.

مراحل زیر در تدوین این‌مجموعه، طی شده است:

۱. مدیران مدارسی که در زمان حیات مرحوم علّامه کرباسچیان، با آن‌استاد فقید داد و ستد تجربی و مشورتی داشتند، مقدّم شمرده شدند و مقرّر شد شیوه‌ی مدیریّت آن‌ها در خلال گفت‌وگو و مصاحبه، تشریح و تبیین شود.

۲. در گروه تجربه‌نگاری مؤسّسه‌ی متن، محتوا و ساختار گفت‌وگوها طرّاحی شد و مجموعه‌ی سؤالاتی که ابعاد مختلف مدیریّت مدرسه را مورد کاوِش قرار می‌دهد، فراهم گردید.

۳. طبق هماهنگی با مدیران، طیّ چند نشست در حول و حوش مجموعه‌ی سؤالات تهیّه‌شده، جلسات گفت‌وگو برگزار شد.

۴. پس از پیاده‌سازی مصاحبه، متن ویرایش شد و در عین احترام به تمامی افراد یادشده در متن، برای همگی افعال مفرد به‌کار برده شد.

۵. در موارد نیاز، با نشست‌های تکمیلی... نقایص رفع شد و متن گفت‌وگو با تأیید نهایی مصاحبه‌شونده، آماده‌ی نشر گردید.

در این‌کتاب بنا به اقتضای گفت‌وگو، شاید به برنامه‌های مختلف دبیرستان احسان یا راهنمایی علوی(در گذشته) پرداخته شده باشد؛ امّا نوشتار پیش رو در اصل، کتابی است که تجارب مدیر مدرسه را می‌کاود و پرداختن به ابعاد مختلف مدرسه و معرّفی برنامه‌های متنوّع آن، مجال دیگری را می‌طلبد.

به پیشنهاد مصاحبه‌شونده، آقای سیّد علی حسینی‌ضابط از هم‌کاران مدرسه‌ی احسان نیز در گفت‌وگوها حضور مؤثّری داشت و با اشاره‌های ایشان، پاسخ‌ها مبسوط‌تر می‌شد.

محورهایی که سعی شد در ضمن این‌نشست‌ها به آن‌ها پرداخته شود، به قرار زیر است:

- الف) نمای کلّی زندگی‌نامه و جزئیّات مرتبط تا پیش از شروع به‌کار در مدرسه
- ب) سال‌های کاری پیش از مدیریّت
  - ب - ۱) شروع کار در مدرسه
  - ب - ۲) وضعیّت مدیریّت در آن‌سال‌ها
- ج) سال‌های مدیریّت
  - ج - ۱) تاریخچه‌ی ورود به عرصه‌ی مدیریّت
  - ج - ۲) جذب و انتخاب نیروی انسانی
  - ج - ۳) آماده‌سازی و آموزش و حفظ و ارتقا و ارزیابی و حذف نیروی انسانی
  - ج - ۴) تصمیم‌های راهبردی مالی و اداری مدرسه
  - ج - ۵) ارتباط مدیر با: دانش‌آموزان، فارغ‌التّحصیلان، خانواده‌ها، جامعه
  - ج - ۶) تاریخچه‌ی تحوّلات مهم در مدرسه‌ی موضوع گفت‌وگو (به‌ویژه در

دینوک
فروشگاه تخصصی کتاب دینی

دوره‌ی مدیریّت مصاحبه‌شونده)

- د) تربیت دینی در مدرسه

د - ۱) نقش مدیر در تربیت دینی مدرسه‌ای

د - ۲) تحوّلات و تجربه‌های عمده‌ی مدرسه در تربیت دینی

د - ۳) آسیب‌ها و نگرانی‌ها و ملاحظات تربیت دینی

متن ویرایش‌شده‌ی پیش‌رو، نهایتاً در هفت فصل، با عناوین «مدیر در یک نگاه»، «مدیر و نیروی انسانی»، «مدیر و دانش‌آموزان و فارغ‌التّحصیلان»، «مدیر و والدین»، «مدیر و تربیت دینی»، «روند تأسیس یک مدرسه» و یک پیوست از تصاویر تنظیم شده است.

در ضمن، احادیثی که در کتاب به آن‌ها اشاره شده، با استفاده از نرم‌افزار «جامع الأحادیث نور ۳٫۵» آدرس‌دهی شده است. از این‌رو، در پاورقی تنها به آدرس حدیث بسنده شده و اطّلاعات کتاب‌شناختی ذکر نشده است.

جا دارد از همه‌ی عزیزانی که در تهیّه و آماده‌سازی این مجموعه به‌نحوی مشارکت داشته‌اند و نامشان در شناس‌نامه‌ی کتاب ذکر نشده، تشکّر شود؛ (به ترتیب الفبا) جناب آقایان:

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

- محمّدکاظم بهنیا؛
- مهدی پارچه‌باف دولتی؛
- مجتبی تنها؛
- سیّد علی حسینی ضابط؛
- عبدالرّضا سبحانی؛
- محسن صنایع‌پسند؛
- مهدی فرّخی؛
- امیرحسین ورشوچی؛

... و دیگر عزیزانی که ما را یاری کردند.

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

مقدّمه

هرمدرسه کالبَدی دارد و روحی. کالبد، همان ساختمان و تجهیزات مدرسه و روح، همان‌چیزی است که در مدرسه، نشاط و سرزندگی می‌پراکنَد. در مدرسه‌ای که معلّم و دانش‌آموز، بعدازظهرها که مدرسه تعطیل می‌شود، به‌آسانی دل از مدرسه نمی‌کَنند و صبحِ فردایش، مشتاق رسیدن به مدرسه‌اند، افراد مدیریّت نمی‌شوند؛ بلکه در روابط صمیمی داخل خانواده‌ی احسان، با هم زندگی می‌کنند و از زندگی‌کردن با هم انرژی می‌گیرند (ر.ک: صفحه‌ی ۱۳۲). کیفیّت روابط انسانی در مدرسه نیز روحی است که در کالبد مدرسه، حیات و دل‌بستگی می‌دمد.

در چنین‌مدرسه‌ای، هردانش‌آموز مخلوق ارزشمند خداست و پذیرفتنی نیست که معلّم بخواهد دانش‌آموزان را ریگ بیابان بداند. (ر.ک: صفحه‌ی ۸۷)

در چنین‌مدرسه‌ای، چاشنی همه‌ی ارتباطات، احترام‌گزاشتن به یک‌دیگر است. معلّم که پا به سن می‌گذارد، به احترامش کلاس را در طبقه‌ی همکف برگزار می‌کنند تا زحمت بالارفتن از پلّه را نکشد. (ر.ک: صفحه‌ی ۱۱۰)

در چنین‌فضایی، مدیری که سرش شلوغ است و نمی‌رسد به سؤال دانش‌آموز پاسخ دهد، شب به خانه‌ی او زنگ می‌زند و می‌پرسد: امروز با من چه کار داشتی؟ (ر.ک: صفحه‌ی ۳۶-۳۷)

گردانندگان چنین‌مدرسه‌ای استاددیده‌اند؛ استادی که سفارش کرده است تا همه، بچّه‌ها را به اندازه‌ی فرزندانشان دوست داشته باشند (ر.ک: صفحه‌ی ۴۵)؛ همان‌استادی که تأمّل در گفته‌هایش، نیاز به خلوتی برای سکوت و تفکّر داشت؛ حتّی اگر به متوقّف‌کردن ماشین در کنار خیابان باشد و غرق‌شدن در عمق واژه‌هایی که به‌حیرانی، در عظمت کار معلّمی می‌افزود. (ر.ک: صفحه‌ی ۳۷)

در این‌مدرسه، روی شکل و محتوای تذکّر به دانش‌آموزان فکر شده است؛ برای به باشگاه نرفتن یک‌دانش‌آموز، به جای اخم و منع، بازی مفصّل والیبال بین تیم دانش‌آموزان و معلّمان ترتیب داده می‌شود تا در حلقه‌ی دوستانه‌ی بعد از بازی، کلامی در صمیمیّت ردّ و بدل شود و بی‌مقاومت بر دل نشیند. (ر.ک: صفحه‌ی ۱۸۲)

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

در مدارسی این‌چنین که روح ارتباطات انسانی به در و دیوارش جان داده است، فارغ‌التّحصیلی، آغاز جدایی نیست؛ بلکه به کنایه، شروع دوره‌ی «خدمات پس از فروش» نام گرفته است. (ر.ک: صفحه‌ی ۱۳۳)

روح مدرسه است که چون مغناطیسی، دانش‌آموزان و معلّمان را جذب می‌کند و آن‌چه در این‌مجموعه از مصاحبه‌ها آمده است، نشانه‌های زیبایی از جمع‌شدن براده‌های انسانی بر مدار یک‌میدان مغناطیسی به نام مدرسه را تصویر می‌کند.

نوشتار حاضر حاصل هفت‌جلسه گفت‌وگو (پاییز ۱۳۹۱ و بهار ۱۳۹۳) با آقای مهدی تنها، مدیر مقطع دبیرستان مؤسّسه‌ی فرهنگی احسان است؛ مؤسّسه‌ای که در سال ۱۳۶۹ به همّت جمعی از فارغ‌التّحصیلان علوی و با ارشاد و هدایت مرحوم علّامه کرباسچیان آغاز به‌کار کرد.

مهدی تنها متولّد ۱۳۳۲ در تهران و فارغ‌التّحصیل دوره‌ی ۱۲ مدرسه‌ی علوی است. وی که در رشته‌ی ریاضی به تحصیل پرداخته است، در دوران دانشجویی، کار معلّمی را آغاز کرد و شیرینی این‌کار، جاذبه‌ای داشت که او را تا کنون در مدرسه نگاه داشته است. تدریس ورزش و ریاضی و زندگی با دانش‌آموزان در فضای معلّم‌راهنمایی، او را به معلّمی خوش‌محضر و دوست‌داشتنی تبدیل کرده است؛ معلّمی که زیر سایه‌ی حضورش بودن، مایه‌ی آرامش دانش‌آموزان است. مدیریّت مدرسه‌ی راهنمایی نیک‌پرور و حضور چهارساله‌ی وی در مدرسه‌ی آداب در دبی، کوله‌بار تجربه‌ی معلّمی و مدیریّت او را غنی‌تر کرد؛ تا آن‌که در سال ۱۳۷۲، مدیریّت دبیرستان احسان را به عهده گرفت و تا کنون در این جایگاه، به تربیت فرزندان این‌آب و خاک مشغول است.

انتشار این‌گفت‌وگوهای مکتوب به‌منظور ارائه‌ی دفترچه‌ی راهنمایی برای اقدام در موقعیّت‌های مشابه نیست تا مدیر به این‌نوشتار نگاه کند و همان‌کار را عیناً تَکرار کند. کم و بیش، مشکلات و اتّفاقاتی که در مدارس می‌افتد، شبیه به هم‌اند؛ امّا راه‌حل‌های هرمدرسه ویژه است و در موقعیّت‌ها و زمان‌های مختلف، با جست‌وجوی خلّاقانه و مبتکرانه بر اساس شرایط، دست‌یافتنی است. البتّه این خلّاقیّت گاه نیازمند

خطرپذیری مدیر و حمایت از رشد ایده‌های جدید در مدرسه است که اگر با ثَبات قدم و تمرکز و استمرار هم‌راه باشد، به نتیجه‌ی مطلوب خواهد رسید.

محمّدحسین معینی

تابستان ۱۳۹۸

دینوک
فروشگاه تخصّصی کتب دینی

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

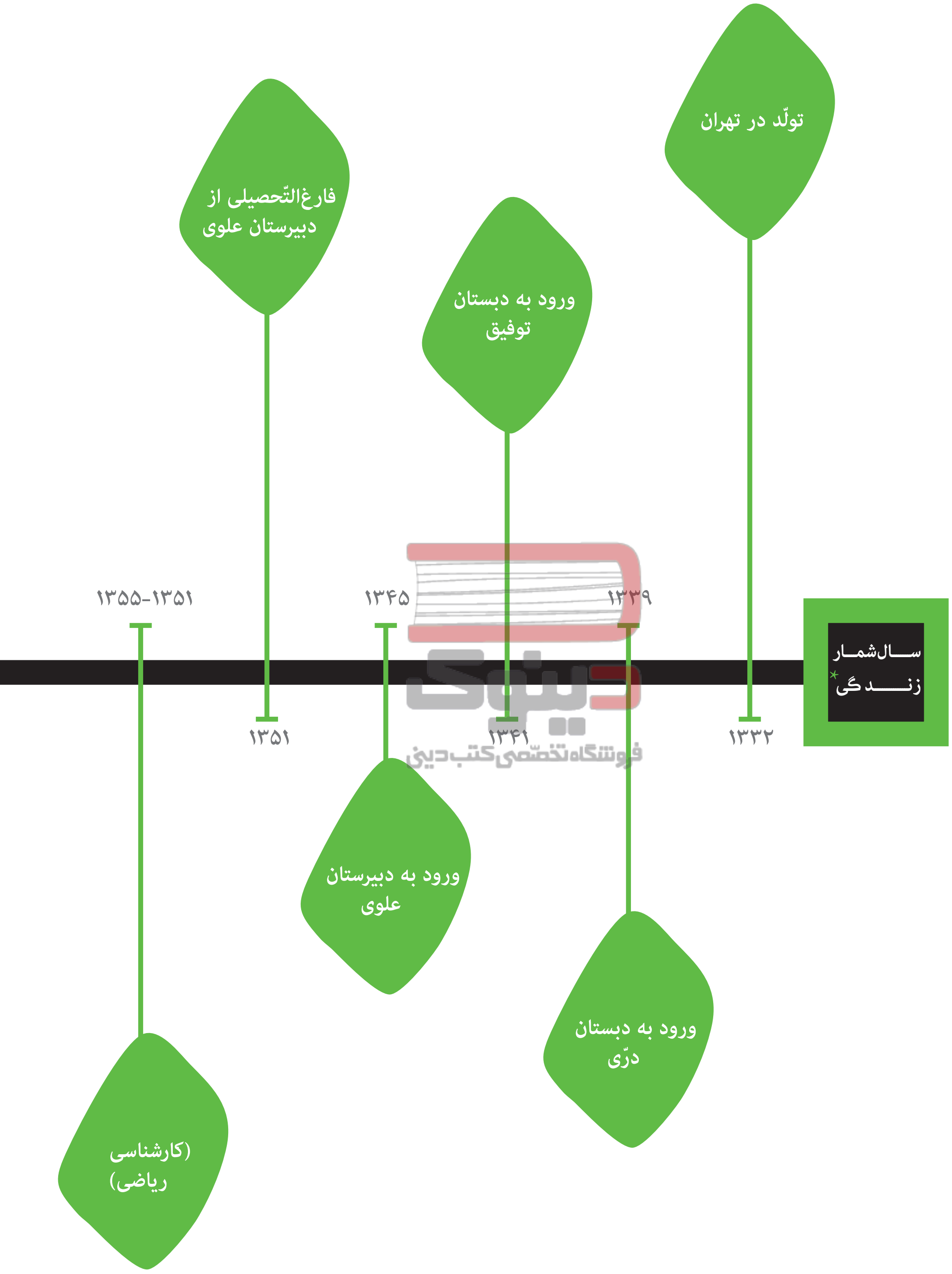

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

*تاریخ‌های این کتاب، شمسی است. در غیراین صورت، قمری یا میلادی بودن آن ذکرشده است.

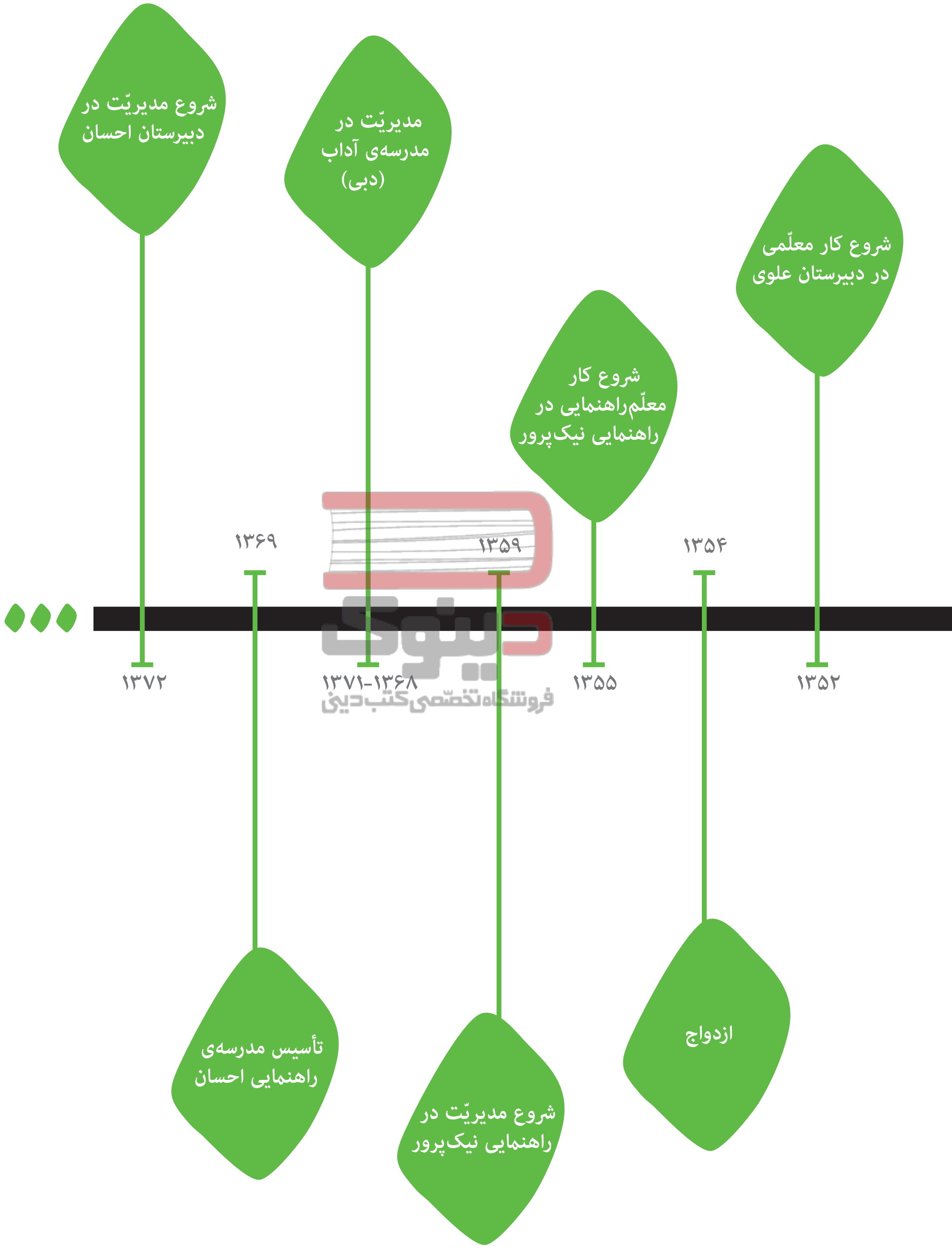
۱۳۵۲
شروع کار معلّمی در دبیرستان علوی
۱۳۵۴
ازدواج
۱۳۵۵
شروع کار معلّم‌راهنمایی در راهنمایی نیک‌پرور
۱۳۵۹
شروع مدیریّت در راهنمایی نیک‌پرور
۱۳۷۱-۱۳۶۸
مدیریّت در مدرسه‌ی آداب (دبی)
۱۳۶۹
تأسیس مدرسه‌ی راهنمایی احسان
۱۳۷۲
شروع مدیریّت در دبیرستان احسان

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

مدیر نگاه

دینی
فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱ مدیر در یک نگاه

از دوران کودکی شروع کنیم. چه‌طور به دبیرستان علوی آمدید؟

بنده در خانواده‌ای متوسّط و رو به پایین زندگی کرده‌ام. سایه‌ی پدری کارگر بر سر داشتم که بعدها رانندگی کامیون را انتخاب کرد. کمی که بزرگ‌تر شدم، صفات و مَلَکات بسیار زیبایی را از ایشان دیدم و شنیدم. سعادت داشتم در زمان رشد، محضرشان را درک کنم و در فرهنگ رانندگی آن‌زمان که نوعی خاص بود، او را در کارش هنرمند و وارسته یافتم. گفتنی است که سواد او در حدّ کلاس دوم دبستان بود؛ ولی خطّ خوشی داشت. در اواخر عمر که مدیر تعمیرگاه شده بود، چگونه با آن‌سطح سواد، مدیریّت می‌کرد، دیگر بماند! وقتی با جامعه‌ی دوستان و صفات او آشنا شدیم، برای ما افتخارانگیز بود که منتسب به حاج مصطفی تنها هستیم؛ به‌عنوان مثال، اگر شما به تعمیرگاه ایشان مراجعه می‌کردید و ماشین خراب خود را در اختیارش می‌گذاشتید،

به انتهای گاراژ نرسیده، می‌گفت که ایرادهای آن چیست و در کارتکس زیر شیشه‌ی ماشین قرار می‌داد. ضمناً در تمامی مراحل تعمیر، آن‌چه از آن‌وسیله باز یا تعویض می‌شد، مانند باقی‌مانده‌ی رنگ خودرو یا کوچک‌ترین پیچ و مهره‌های تعویض‌شده را در ماشین قرار می‌داد که این در جامعه‌ی کنونی ما، کلاً به فراموشی سپرده شده است. صاحب خودرو باید نگران تعویض قطعات سالم وسیله‌ی خود باشد!

در باب مَلَکات انسانی پدر، خالی از لطف نیست که خاطره‌ای از وی خدمتتان نقل کنم. تابستان‌ها، وقتی گل‌خانه را باز می‌کردیم، در گوشه‌ی حیاط، سکّوی آن را قرار می‌دادیم که تعدادی پلّه داشت و محلّ جای‌گرفتن گلدان‌ها بود. بنده گلدان‌ها را هرطور که روی سکّو می‌گذاشتم، پدر آن‌ها را جابه‌جا می‌کرد. از او پرسیدم: پدر جان! شما بفرمایید این‌ها را باید کجا

وجود گرم پدر بر اطرافیان سایه می‌انداخت و به‌دلیل بزرگواری‌ها و اخلاق و رفتار نیکوی او، دیگران با ما نیز مهربانانه و بااحترام رفتار می‌کردند.

بگذارم تا از ابتدا آن‌جا قرار دهم و با توجّه به سنگین‌بودن آن‌ها، نیاز نباشد شما آن‌ها را جابه‌جا کنید. پاسخ داد: پسرم! این مسیر حرکتِ گربه‌ای است که می‌خواهد از این‌سکّو بالا برود. دیوار حیاط منزل ما از سنگ‌های لیزی پوشیده شده بود و گربه می‌بایست از این پلّه‌ها استفاده کند تا به بالای دیوار برود. حال حتّی شاید او ماهی داخل حوض را هم خورده باشد؛ ولی پدر به فکر خارج‌شدن او از حیاط بود.

مثال دیگر: بعد از فوت پدر، در تعمیرگاه او، بعضی از کارگران معتاد شده بودند. پس از بررسی‌های لازم، متوجّه شدیم به یمن حضور پدر، افراد درست رفتار می‌کرده‌اند و پس از فوتش، به همان خلق و خوی محیط آلوده‌ی گاراژ بازگشته‌اند. اثر وجودی‌اش در اماکن مختلف بسیار خوب بود و به پشتوانه‌ی او، در جاهای مختلف خیلی مورد محبّت قرار می‌گرفتیم.

قبل از بیان چگونگی ورود بنده به مدرسه‌ی علوی، باید کمی از برادر بزرگ‌ترم -که دوسال با او اختلاف سن دارم- برایتان عرض کنم. ما هردو در دبستان دولتی **درّی** در سرچشمه، تحصیل می‌کردیم؛ زیرا توان مالی پدرم آن‌طور نبود که در مدارس ملّیِ آن‌زمان ثبت‌نام شویم. اوّل و دوم را آن‌جا خواندم و سوم تا ششم را در مدرسه‌ی **توفیق** در تهران‌نو تحصیل کردم. برادر نیز همین‌گونه تحصیل کرد و با توجّه به این‌که دوسال از من بزرگ‌تر بود، در دوران دبیرستان، به مدرسه‌ی دولتی **خامنه‌ای‌پور** در سی‌متری نارمک رفت. دوماه گذشت و برادرم از مدرسه به خانه آمد و ابراز داشت که مدرسه‌ی خوبی نیست؛ کلاس تشکیل نمی‌شود و دانش آموزان هم چنین و چنان‌اند. مرحوم آیت‌الله ترابی[۱]، پیش‌نماز مسجد الحسین علیه‌السلام در تهران‌نو،

مرحوم آیت‌الله ترابی واسطه‌ی آشنایی خانواده‌ی ما با مدرسه‌ی علوی شد.

۱. آیت‌الله محمّدرضا ترابی‌خراسانی استاد حوزه‌ی مروی تهران و امام‌جماعت مسجد الحسین علیه‌السلام در تهران‌نو بود که تابستان‌ها در حوزه‌ی مشهد تدریس می‌کرد.

مردی فاضل بود و به واسطه‌ی پدر، با ایشان ارتباط نزدیک داشتیم و در برخی درس‌ها مانند عربی و عقاید، خدمت وی زانوی شاگردی می‌زدیم. آقای ترابی در پاسخ به صحبت‌های مرحوم پدر در ارتباط با تغییر مدرسه‌ی ما، فرمود: بنده مدرسه‌ای را می‌شناسم. پس از گذشت دوماه از سال، آقای ترابی به هم‌راه پدر و برادرم راهی مدرسه‌ی علوی شد. آقای ترابی داستان را خدمت آقای علّامه[1] تعریف کرد؛ در همین‌حال، آقای علّامه -گویی که آقای ترابی را نمی‌شناسد- صندلی‌اش را به سمت برادرم چرخاند و سؤالاتی از او پرسید؛ در ضمن، او را مهیّای امتحان کرد. پس از اطمینان از پذیرفته‌شدن و اعلام نتیجه‌ی قبولی برادرم، مرحوم علّامه صندلی‌اش را به سمت آقای ترابی گرداند و خیلی گرم و صمیمی با او احوال‌پرسی کرد. بالأخره این‌گونه باب آشنایی در مدرسه با آقای علّامه باز شد. برادرم آن‌موقع، کلاس اوّل دبیرستان (هفتم) بود.

رفتار درس‌آموز آقای علّامه در روز ثبت‌نام برادرم و دیگربرخوردهایش در دوران تحصیل، سبب جذب من و برادرم و تحوّل فرهنگی خانواده‌ی ما شد. این نقطه‌ی آغاز علاقه‌ی من به مدرسه و معلّمی بود.

پس از دوسال، بنده نیز بعد از قبولی در آزمون، وارد مدرسه‌ی علوی و با آقای علّامه آشنا شدم. ما دونفر تحت تعالیم تأثیرگذار آقای علامه دگرگون شدیم. در آن‌زمان، افرادی بودند که رنگ می‌پذیرفتند و عدّه‌ای هم نقش بازی می‌کردند. با تغییر رفتار در ما دوبرادر، در کلّ خانواده اتّفاقاتی افتاد. در آن‌زمان، در خانه‌ی ما رادیو روشن بود. بنده به‌طور دقیق به یاد ندارم؛ ولی

۱. مرحوم حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان (علّامه) (۱۲۹۳-۱۳۸۲) پس از طیّ تحصیلات حوزوی در تهران و قم (۱۳۱۹-۱۳۳۴) و بهره بردن از محضر بزرگانی هم‌چون آیت‌الله‌العظمی بروجردی و علّامه سیّد محمّدحسین طباطبائی، با هدف تأسیس یک‌مدرسه‌ی نمونه‌ی مذهبی با رویکردی نوین، به تهران آمد (۱۳۳۴). تدوین رساله‌ی عملیّه‌ی فارسی (توضیح المسائل) از کارهای آن‌عالم روشن‌اندیش است. وی با تأثیرپذیری از رهنمودهای استادان برجسته‌ی خود (به‌ویژه مربّیان اخلاقی) و با حمایت تعدادی از روحانیان و بازاریان متدیّن در سال ۱۳۳۵، «دبیرستان علوی» را بنیان نهاد و تا پایان عمر، به تربیت دینی فرزندان این‌آب و خاک همّت گماشت. برای آگاهی بیش‌تر درباره‌ی زندگانی و آثار این‌شخصیّت، ر.ک: <www.allamekarbaschian.com>.

دینوک
فروشگاه تخصصی کتاب دینی

مادر می‌گفت: خواننده‌های مختلف هم می‌خواندند. بعد از تغییرات به وجود آمده، چنین داستان‌هایی حذف شد و جلسات خانوادگی جای‌گزین آن‌ها شد. از این‌نقطه بود که اشتیاق به تعلیم و تربیت در ما ایجاد شد. اگر برادرم در مدرسه‌ی خامنه‌ای‌پور می‌ماند، این‌مسیر زندگی برایمان روشن نمی‌شد و معلوم نبود الآن چه وضعیّتی داشتیم!

چه اندازه تحت تأثیر مرحوم علّامه، مسیر معلّمی را انتخاب کردید؟

آقای علّامه نقشه‌ای عمومی داشت تا این‌اشتیاق در افراد رخ دهد؛ البتّه نظارت‌های خاص نیز داشت؛ به‌طوری که آن‌افراد شغل دیگری را بر معلّمی مقدّم نبینند؛ حتّی ایشان در اواخر عمر، بخش‌هایی از وصیّت‌نامه‌ی خود را به برخی افراد تدریس می‌فرمود. ایشان به امور جزئی نزدیکان و معلّمان خود توجّه ویژه داشت. آقای اطهاری[1] می‌گفت: من در مسجد نشسته بودم و این‌پا و آن‌پا می‌شدم. شب، آقای علّامه با من تماس گرفت و فرمود: در مسجد دیدم با زحمت نشسته‌ای، آیا اتّفاقی افتاده؟ پاسخ دادم: بعد از مدّتی نشستن، پایم خواب می‌رود. فردای آن روز، آقای علّامه تماس گرفت و گفت: این آدرس و شماره‌ی تلفن دکتر؛ برو و خودت را معالجه کن!

روزی یکی از فارغ‌التّحصیلان مدرسه‌ی ما به هم‌راه پدرش، برای دیدار به منزل آقای علّامه رفته بودند. پس از بازگشت آن‌ها، مرحوم علّامه با بنده تماس گرفت و سؤال کرد: فلانی فارغ‌التّحصیل شماست؟! گفتم: بله. ایشان

۱. محمّد اطهاری‌نیکوروان (متولّد ۱۳۴۱) فارغ‌التّحصیل دوره‌ی ۱۹ علوی و دوره‌ی نخست نیکان، دارای مدرک دکتری پزشکی از انگلستان است. او به توصیه‌ی مرحوم علّامه کرباسچیان، از فعّالیّتش در حرفه‌ی پزشکی کاست و به تعلیم و تربیت نوجوانان همّت گماشت. پس از مدّتی تجربه‌ی تدریس در مدارس علوی و نیکان، با کمک هم‌دوره‌ای‌های خویش، «مؤسّسه‌ی فرهنگی پارسا» را در سال ۱۳۷۵ راه‌اندازی کرد.

فرمود: پس چرا این‌قدر چاق شده است؟! **هدف این بود که وقتی فردی از زیر دستان شما عبور می‌کند، تمامی مختصّات او را از نظر بگذرانید!**

البتّه در کنار توجّه‌های عمومی که ایشان داشت، حتماً به افراد توجّه خاص هم می‌کرد. پس از آن‌که افراد در جَرگه‌ی معلّمی قرار می‌گرفتند، به او توجّه بسیار دقیق‌تری می‌کرد. بنده اوایل انقلاب در سیّدخندان، منزلی خریدم. آقای علّامه برای بنده ۵۰۰ هزار تومان وام تدارک دید و ماشین پیکانم را هم فروختم تا بالأخره... پول جور شد. سر ماه که سررسید اقساط این‌وام شد، آقای علّامه بنده را صدا کرد و پرسید: قسط‌ها را چگونه می‌خواهی پرداخت کنی؟ پاسخ دادم: با کار بیش‌تر و تدریس خصوصی آن را جبران می‌کنم. آقای علّامه فرمود: خیر؛ آن‌وقت به‌علّت خستگی، شما فردای آن‌روز در مدرسه کسی را تنبیه می‌کنی یا در کلاس حوصله‌ی پاسخ‌گویی نداری! عرض کردم: هرچه شما بفرمایید، همان‌طور عمل خواهم کرد. فرمود: راه‌کار این است که از این به بعد، اگر از میوه‌های درجه‌ی یک استفاده می‌کردی، حالا از درجه‌ی دو استفاده می‌کنی؛ اگر دوسه‌نوع میوه می‌خریدی، از این به بعد، یک‌نوع می‌خری! حالا کار ایشان، ایصال الی المطلوب بود یا ارائه‌ی طریق؟

> علاوه بر توجّه‌های عمومی، آقای علّامه توجه‌های خاصّی هم به افراد داشت و به سلامت و تغذیه و حتّی نیاز مالی آن‌ها توجّه می‌کرد؛ تلاشش این بود که معلّمان تنها به مسیر معلّمی فکر کنند و با عشق و علاقه در مدرسه ماندگار شوند.

مرحوم علّامه توجّه داشت که در تمامی جنبه‌های معلّمی، خودمان را بسازیم. این توجّه تا جایی بود که افراد خود را مدیون این حرکت می‌دانستند و گویا برای معلّمی آماده شده بودند و به چیز دیگری جز این‌مسیر فکر نمی‌کردند. چنین‌مواردی را نمی‌توان با میزان درامد مقایسه کرد. ماندگاری در مدرسه به‌خاطر ایجاد عشق به معلّمی بود که در افراد ایجاد می‌شد و کارهای دیگر در نظرمان سبک و کم‌ارزش تجلّی می‌کرد. در اوّلین‌سال کاری در مدرسه، آخر ماه که شد، بنده را صدا کرد و فرمود: چه‌قدر حقوق برایت

بس است؟ عرض کردم: آقا حالاحالاها مدیون شما و مدرسه‌ایم. فرمود: بسیار خوب. این اوّلین قرارداد مالی من با مدرسه بود و البتّه آخرینش هم بود. به امید روزی که یک صاحب کار بتواند از کارمند خود چنین سؤالی کند! واقعاً نمی‌دانم این مرد با ما چه کرده بود؟!

آیا افراد دیگری به جز مرحوم علّامه، در جهت‌گیری شما مؤثّر بودند؟

یک بار مرحوم آقای حاج سیّد مرتضی موسوی[۱] معروف به «موسویان» -که تا این اواخر نمازهای مدرسه‌ی علوی را اقامه می‌کرد و عموی شهید سیّد کاظم موسوی[۲] بود- از عدّه‌ای از فارغ‌التّحصیلان مدرسه پرسید: چه کسی در زندگی شما نقش اوّل را ایفا کرده و تأثیرگذار بوده است؟ پاسخ خیلی از افراد، آقای «علّامه» بود؛ ولی افراد دیگری نیز نام برده می‌شدند. بعدها که خودمان رشد کردیم، متوجّه شدیم که آقای روزبه، آقای علی‌رضایی، آقای سیّد کاظم موسوی، آقای سیّد مرتضی موسوی و ... همگی نقش داشتند؛ مستخدم‌های مدرسه نیز تأثیر داشتند. **البتّه نقش هدایتی و به‌تعبیری دیگر، سکّان این‌کشتی، به دست آقای علّامه بود.**

همه‌ی ارکان مدرسه نقش هدایتی داشتند؛ امّا سکّان این‌کشتی به دست آقای علّامه بود.

دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱. حجّت‌الاسلام و المسلمین سیّد مرتضی موسویان (۱۳۱۷-۱۳۹۲)، عموی شهید سیّد کاظم موسوی، درس‌آموخته‌ی حوزه‌ی مشهد (۲۵ سال) بود و از بزرگانی چون آیات عظام سیّد محمّدهادی میلانی، شیخ هاشم قزوینی، میرزا جواد تهرانی، حاج آقا حسن قمی و ادیب نیشابوری کسب فیض کرد. او کارشناسی الاهیّات را از دانشگاه تهران گرفت و دبیر قرآن و عربی و نیز معلّم‌راهنمای دبیرستان علوی (۱۳۴۳-۱۳۵۷) و امام‌جماعت آن‌مدرسه بود. وی هم‌چنین استاد دانشکده‌ی علوم قضایی، امام‌جمعه‌ی شهرستان میامی (از توابع شاهرود) و مدرّس علوم حوزوی بود.

۲. شهید سیّد کاظم موسوی‌مَیامِیی (۱۳۱۴-۱۳۶۰) از نوجوانی به حوزه رفت و به محضر درس بزرگانی چون آیت‌الله‌العظمی میلانی راه یافت. او علاوه بر تدریس در دبیرستان علوی و تألیف کتاب **عربی آسان** به هم‌راه مرحوم استاد روزبه، **انجمن اسلام‌شناسی بانوان** را که به دست مرحوم سیّد علی شاه‌چراغی بنیان نهاده شده بود، اداره می‌کرد که در نهایت، به تأسیس مدرسه‌ی دخترانه‌ی **روشنگر** منجر گردید. وی سرانجام در انفجار حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید.

بنده به حاج آقای علی‌رضایی[1] علاقه‌ی زیادی داشتم و دارم. هنوز سالی دو یا سه‌بار، برای احوال‌پرسی با بنده تماس می‌گیرد و هیچ‌بار نشد که من آغازکننده‌ی ارتباط باشم. در دوران جوانی که کارت نجات غریق هم داشتم (البتّه نه از نوعِ کنونی که به‌سادگی به افراد داده می‌شود)، ایشان یک‌شورولت هشت‌سیلندر مدل پایین داشت که با آن به دنبال من می‌آمد و برای مربّیگری شنا، به سمت استخر نیکان می‌رفتیم. دانش‌آموزان را هم با مینی‌بوس به استخر می‌آوردند. کنار استخر با حاج آقای شکوهی[2] و سایر دوستان به دانش‌آموزان شنا آموزش می‌دادیم. بنده از صبح با بچّه‌های مدرسه، اردو بودم و ظهر به منزل می‌رفتم و ناهار را می‌خوردم و بعد از آن، حاج آقا زحمت می‌کشید و به دنبالم می‌آمد و با هم به استخر می‌رفتیم. مدّتی با آن‌صدای خاصّ خود اصرار می‌کرد که: بعد از مدرسه، نمی‌خواهد به خانه بروی؛ بیا منزل ما تا با هم ناهار بخوریم و بعد هم عازم استخر شویم.

بنده پس از اصرارهای ایشان، یک‌روز دعوت ایشان را پذیرفتم و به‌اتّفاق، به منزلشان رفتیم. منتظر ناهاری ویژه بودم. حالا شکل خانه‌ی ایشان بماند. در طبقه‌ی بالا که مستقر شدیم، پسرش، حمید آقا را صدا زد تا غذا را بیاورد. ایشان حمید و مجید را در جنگ تحمیلی تقدیم اسلام کرد. بعد از مدّتی،

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

---

۱. محمّدرضا علی‌رضایی (متولّد ۱۳۱۰) در ۵ سالگی پدرش را از دست داد و مرحوم حاج حسین مزیّنی تربیت او را به عهده گرفت. وی کارشناس ادبیّات عرب از دانشگاه تهران و معلّم ورزش، ناظم و معاون اجرایی دبیرستان علوی بود (۱۳۳۵-۱۳۵۸). او پیش از تأسیس علوی، در دبیرستان‌های جعفری، مصطفوی، مرتضوی و چندمدرسه‌ی دولتی نیز معلّم ورزش بود.

۲. حاج محمود شکوهی‌یکتا (۱۳۱۱-۱۳۹۵) برادر همسر علّامه کرباسچیان و از یاران و هم‌فکران او در سال‌های نخست تأسیس مدرسه‌ی علوی بود. وی از جوانی به ورزش و به‌ویژه شنا علاقه داشت و مقام‌هایی در مسابقات کشوری کسب کرده و کارت نجات غریق را نیز دریافت کرده بود. از این‌رو، سال‌های سال، با مهربانی مثال‌زدنی‌اش، آموزش شنای دانش‌آموزان را در تابستان‌ها به عهده داشت.

حمید با یک سینی وارد شد که شامل دوعدد نان لواش و چهارعدد خیار پوست‌کنده، دوکاسه‌ی ماست و یک‌سبد سبزی بود. این ناهاری بود که حاج آقای علی‌رضایی بعد از مدّت‌ها دعوت، سر سفره‌ی ما قرار داد. **همان‌موقع، حس کردم که این‌ناهار، سازنده است.**

حمید آقا ازدواج کرد و من به رسم پاگشاکردن، او را برای افطار به منزل دعوت کردم و مقداری ویژه‌تر تدارک دیدم. به سفره‌ی افطار، مقداری آش و لوبیاپلو هم برای شام اضافه کردم؛ البتّه خودمان نیز زیاد به فرموده‌ی آقای علّامه، اهل زیاده‌روی نبودیم. مهمان‌ها تشریف آوردند. تا سر سفره نشستند، بلافاصله حاج آقای علی‌رضایی فرمود: مهدی! این چه سفره‌ای است که انداختی؟! منظورش این بود که: چرا چندنوع غذا سر سفره گذاشته‌ای؟! جالب است که بدانید همه‌ی افراد خانواده‌ی ایشان از یک‌نوع غذا، آن هم آش میل کردند.

آقای علی‌رضایی فقط ناظم و معاون مدرسه نبود؛ ارتباط او با دانش‌آموزان و معلّمان سازنده و مهربانانه بود و ساده‌زیستی‌اش در دیگران هم اثرگذار بود.

مرحوم آقای روزبه[1] نیز که یک‌سال معلّم‌راهنما و دبیر فیزیک بنده بود، تأثیر ویژه‌ای بر من داشت. به یاد نمی‌آورم که او دونوع لباس به تن کرده باشد. چیزی که مورد توجّه بود، ریش‌ریش شدن لبه‌ی آستین‌های آقای

۱. استاد فقید رضا روزبه (۱۳۰۰-۱۳۵۲) در زنجان به دنیا آمد و در کنار تحصیل، دروس حوزوی را نیز تا سطوح عالی خواند. مدّتی در دبستان **توفیق** زنجان و دبیرستان **تخت جمشید** تهران به تدریس پرداخت. او رشته‌ی فیزیک و علوم تربیتی را در دانشگاه تهران تا مقطع کارشناسی‌ارشد ادامه داد. در رشته‌ی فیزیک، به‌عنوان دانشجو و محقّق برجسته‌ی فیزیک شناخته شد؛ امّا با وجود پیشنهادهای مکرّر شادروان پروفسور محمود حسابی برای احراز کرسی تدریس در دانشگاه و نیز اعزام به خارج از کشور برای ادامه‌ی تحصیل در دوره‌ی دکتری، حضور در مدرسه‌ی علوی را ترجیح داد. وی به هم‌راه مرحوم علّامه کرباسچیان، **دبیرستان علوی** را تأسیس کرد و اوّلین‌مدیر این‌مدرسه شد. وی در معارف اسلامی و ادبیّات عرب و تفسیر قرآن مطالعات وسیعی داشت. کتاب **عربی آسان** تألیف مشترک او و شهید سیّد کاظم موسوی است. برای آگاهی بیش‌تر، ر.ک: **فیض گل**؛ علی مدرّسی؛ ویراستار: حسن طارمی‌راد؛ تهران: آفاق، دوم، ۱۳۸۴.

دیبوک فروشگاه تخصّصی کتاب دینی

روزبه بود که از استفاده‌ی زیاد ایجاد شده بود و با توزدن مجدّد، از آن استفاده می‌کرد. از آن‌سال که کلاس هفتم بودم تا اواخر عمر او که من معلّم بودم، او همان‌لباس قدیمی را به تن می‌کرد. نوع برخورد آقای روزبه با دانش‌آموزان، از روی صبر و بزرگ‌منشی بود. برخی اوقات که دانش‌آموزی ادای الفاظ ایشان را به همان‌لهجه‌ی آذری و در حضور خودشان درمی‌آورد، به‌شوخی می‌فرمود: ادای مرا در می‌آوری؟! تو آدم نَمی‌شی؟! این اصطلاح آقای روزبه بود و خیلی‌اوقات، دانش‌آموزان از شنیدن این‌کلمات خوش‌حال می‌شدند. ایشان گاه به‌آرامی به بازوی دانش‌آموزی مشتی می‌زد و بچّه‌ها خیلی مشتاق خوردن مشت و شنیدن این‌الفاظ از ایشان بودند.

همه شیفته‌ی سادگی و آراستگی آقای روزبه بودند.

یکی دیگر از افرادی که جا دارد نامی از ایشان ببرم، مرحوم آقای روشن[1] است. مرسوم بود قبل از شروع امتحانات پایان سال، سه‌روز برای آمادگی دانش‌آموزان، مدرسه تعطیل شود. در این‌فرصت، برای معلّمان گردشی مانند سفر به شمال تدارک دیده می‌شد تا خستگی از تن بیرون کنند و برای امتحانات آماده شوند. صبح در مدرسه جمع شدیم تا معلّمان صبحانه را میل کنند و بعد حرکت کنیم. هرچه صبر کردیم، آقای روشن تشریف نیاورد. بعد از مدّتی صبر، بدون ایشان حرکت کردیم. بعدها فهمیدیم که آقای روشن در راهِ آمدن به مدرسه، از خیابان سرچشمه عبور می‌کند که بورس لوازم ماشین بود. در یکی از مغازه‌ها، میل‌لنگی را مشاهده می‌کند که برای فروش گذاشته‌اند و ما آن را در کارگاه مدرسه نداشتیم. پولی را که قرار بود با آن به سفر بیاید، صرف خریدن آن میل‌لنگ می‌کند و چون پولش تمام می‌شود، دیگر به مدرسه نمی‌آید. شاید اسم آقای روشن هیچ‌گاه به میان نیاید و کار وی هیچ‌گاه معلوم

آقای روشن همه چیزش مدرسه بود؛ حتّی از تفریحش می‌زد و با هزینه‌ی شخصی، لوازم کارگاه مدرسه را تهیّه می‌کرد.

---

۱. آقای روشن معلّم حرفه و فن و مسئول کارگاه اتومکانیک دبیرستان علوی بود.

نشود. **سِر، آن چیزی است که دیده نمی‌شود؛** امّا اگر قائل به سخن معروف «التِّلمیذُ سِرُّ أستاذِه[۱]» هم نباشیم، اثر آن را در دانش‌آموزان می‌بینیم.

حاج آقای ملک‌عبّاسی[۲] مسئول امور فنّی مدرسه بود. وقتی پیش‌نماز مسجد دزاشیب به مسافرت می‌رفت، جای او نماز می‌خواند. یک‌بار که به مشهد مشرّف شده بودم، در یکی از صحن‌های حرم مقدّس رضوی قدم می‌زدم که حاج آقای ملک‌عبّاسی را عصازنان مشاهده کردم که از روبه‌رو می‌آید؛ آن‌چنان سر به زیر داشت تا مبادا در این‌تشرّف، چشمش به نامحرم بیفتد. **حقیقتاً راه‌رفتنش درس‌آموز بود.** به خودم که مراجعه کردم، دیدم که سر به هوا راه می‌روم.

معلّمان و حتّی مستخدمان مدرسه با رفتارهای خالص و ناب خود و نیز برخوردها و نصیحت‌های سازنده‌شان، همگی چرخ تربیت مدرسه را می‌چرخاندند.

روزی با حاج آقای خزّازی[۳] بودم و می‌خواستیم از این‌طرف خیابان به آن‌طرف برویم. دست من در دست ایشان بود. کمی جلو رفتم که ماشین‌ها ترمز کنند و ما عبور کنیم. دست مرا گرفت و گفت: آن دنیا بابت این‌ترمزی که به‌خاطر من و شما می‌گیرند و لنت مصرف می‌شود، باید جواب بدهیم! بگذار بعد از عبور ماشین‌ها رد بشویم که موجب ترمز گرفتن نشود. این‌افراد مربّی

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱. دانش‌آموز باطن استاد خویش است.

۲. مرحوم حاج عبّاس ملک‌عبّاسی (۱۲۹۷-۱۳۸۱) دانش‌آموخته‌ی هنرستان فنّی تهران و در استخدام کارخانجات فنّی ونک بود که در سال ۱۹۶۰ م موفّق به گذراندن دوره‌ی مهندسی اتومکانیک در آلمان شد. وی از معلّمان قدیم مدارس علوی و نیکان است که مرحوم علّامه کرباسچیان کشف و جذب‌اش کرد.

۳. شادروان حاج محّمدجعفر آقایی‌خزّازی (۱۲۹۹-۱۳۷۷) دارای مدرک مهندسی نقشه‌برداری و از بازایان متدیّن تهران بود که به دعوت مرحوم علّامه کرباسچیان، کسب و کار را رها کرد و هیچ‌گاه دیگر به بازار بازنگشت. او عضو هیئت‌مدیره‌ی مؤسّسه‌ی علوی و یکی از حامیان مالی این‌مدرسه بود و سال‌ها مدیریّت دبستان علوی شماره‌ی ۲ را به عهده داشت (۱۳۴۳-۱۳۷۷). وی عضو هیئت‌امنای جامعه‌ی تعلیمات اسلامی و مراکز فرهنگی دیگری نیز بود. سه مجلّد کتاب **گفتار ماه** حاصل ابتکار علمی-تبلیغی او در دوره‌ی پهلوی است.

بودند. از کدام‌یک برای شما بگویم؟!

آقای عبّاس جارچیان مستخدم مدرسه بود و با هفت‌بچّه و یک‌موتور گازی، در قرچک ورامین زندگی می‌کرد. مقدار ناچیزی حقوق دریافت می‌کرد؛ ولی در مقابل، اعتقاد او برای کارکردن، ستودنی بود. به او می‌گفتیم: با این‌مقدار پول که به جایی نمی‌رسی! با صراحت پاسخ می‌داد: اگر بدانی این‌پول چه‌قدر برکت دارد! إن‌شاءالله زنده باشد!

مرحوم دکتر خسروی (مدیر دبیرستان علوی) در معلّمی باوقار و قابل احترام و در مدیریّت، دقیق و دل‌سوز و فکور و خدمت‌گزار بود و پابه‌پای دیگران کار می‌کرد.

مرحوم آقای خسروی[1] زیست درس می‌داد. بنده که رشته‌ام ریاضی بود، توفیق شاگردی ایشان را نداشتم؛ ولی هنوز صحنه‌هایی را به یاد دارم که وقتی در حیاط مدرسه بازی می‌کردیم، ایشان از حیاط عبور می‌کرد و من پیش خود می‌گفتم: عجب شخصیّت والایی دارد! و این‌منش و وقار از چهره و راه‌رفتن او قابل رؤیت بود. **نوع کلاس‌داری وی را اگر بخواهید بدانید، آن‌گونه بود که به‌خاطر شخصیّت او، دانش‌آموزان احترام می‌گذاشتند و ساکت بودند.** وقتی بنده مدیر نیک‌پرور[2] بودم، آقای دکتر خسروی مدیر دبیرستان بود. گاهی در مشکلاتم با ایشان مشورت می‌کردم. پیرامون آن‌سؤال، از بنده سؤالاتی می‌پرسید. گاه در جلسات نیز یک‌ساعت و نیم به صحبت‌های ما گوش می‌داد و سخنی نمی‌گفت؛ ولی منش ایشان را می‌دانستیم که در روزهای آتی با ما تماس خواهد گرفت و گاه از روی نداشتن تکبّر، خودش به

۱. مرحوم دکتر محمّدرضا خسروی (۱۳۱۱-۱۳۸۱) پزشک وارسته و استاد دانشگاه و معلّم و مدیر دبیرستان جعفری (از مجموعه‌ی مدارس جامعه‌ی تعلیمات اسلامی) و نیز معلّم دبیرستان علوی بود که پس از مرحوم روزبه، در جایگاه دومین‌مدیر دبیرستان علوی قرار گرفت و نزدیک به سه‌دهه (۱۳۵۲-۱۳۸۱) مدیریّت این‌مدرسه را بر عهده داشت و سرانجام، بر اثر بیماری سرطان، دار فانی را وداع گفت.

۲. مدرسه‌ی راهنمایی نیک‌پرور در سال ۱۳۵۷ تأسیس شد و مقطع راهنمایی مؤسّسه‌ی فرهنگی علوی را تشکیل داد. در پی تغییر ساختار در نظام آموزشی کشور در سال‌های اخیر، این‌مدرسه به «دبیرستان علوی (نیک‌پرور)» تغییر نام داده است که شامل دوره‌ی اوّل متوسّطه می‌شود.

دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

مدرسه‌ی ما می‌آمد و معلوم بود روی سؤالات بنده یا هم‌کاران تأمّل می‌کرد و به یک‌یک سؤالات، پاسخ‌هایی مفصّل می‌فرمود.

در زمان بمباران‌های جنگ تحمیلی، مدرسه تعطیل شد. با حضور آقای دکتر خسروی و تعدادی از معلّمان به شمال سفر کردیم. جایی که مستقر شدیم، امکانات چندانی نداشت؛ ولی به هرحال، معلّمان را در اتاق‌ها جای دادیم؛ از جمله، دکتر خسروی و خانواده‌ی ایشان. همسرش را خیلی زود از دست داده بود و در این‌سفر، دختر و پسرهایش هم‌راه بودند. آشپزی تا حدود زیادی بر عهده‌ی من بود و باید صبحانه، ناهار و شام تدارک دیده می‌شد. همیشه آقای خسروی فعّالیّت‌های دیگری را بر عهده می‌گرفت؛ مثلاً ظروف را خانواده‌ی ایشان جمع می‌کردند و می‌شستند. صبح‌ها که برای خرید لوازم می‌رفتیم، ایشان هم‌راه بنده می‌آمد و یک‌دسته‌ی زنبیل را می‌گرفت. در قیاس با ایشان، بنده سِمَت شاگردی داشتم؛ ولی اصلاً اهل این‌جور رفتارها نبود. در تمامی امور به موازات ما حرکت می‌کرد و اصلاً مدیربودنش مانع هم‌کاری او در امور جاری و ساده نبود.

دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

از محیط دانش‌آموزی آن‌زمان، از آن‌هایی که با مدرسه هم‌راه یا ناهم‌راه بودند، بفرمایید.

نکته‌ای که خیلی برای من حائز اهمّیّت است، توجّه مربّیان بود. آن‌ها توجّه همه‌جانبه‌ای به رشد بچّه‌ها داشتند. تابستان امسال در همین‌راهرو در حال عبور بودم که دانش‌آموزی آمد و درباره‌ی کلاس زبان از من سؤالی پرسید. پاسخ دادم: الآن سرم شلوغ است و بعداً سر فرصت با هم صحبت می‌کنیم. ساعت ۹ شب زنگ زدم منزلش و گفتم: سؤال صبح را حالا بپرس! بگو ببینم داستان از چه قرار است؟ صبح، مادر این‌دانش‌آموز

تشریف آورد مدرسه و گفت: پسر من از دیشب در پوست خود نمی‌گنجد و مدام می‌گوید: چه‌قدر برای من اهمّیّت قائل‌اند!

بعضی اوقات، آقای علّامه ما را به منزلش احضار می‌کرد و مطالبی را می‌فرمود. اگر سخن با آیه و روایت شروع می‌شد، معلوم بود که این، نشستِ نصیحتی است و در غیر این‌صورت، منتظر بودیم خطایی را که از ما سرزده، گوشزد بفرماید. بعد از خروج از منزل ایشان، کمی که حرکت می‌کردم و می‌آمدم، احساس می‌کردم دیگر نمی‌توانم رانندگی کنم و کنار خیابان توقّف می‌کردم و سرم را روی فرمان می‌گذاشتم و به این‌موضوع فکر می‌کردم که **این‌مرد چه‌قدر به فکر من است و دلش می‌سوزد و من به این‌اندازه، به فکر خودم نیستم!**

توجّه ویژه و شخصی مدیر به دانش‌آموز یا معلّم می‌تواند حسّ خوبِ مهم‌بودن را به آن‌ها منتقل کند و باور کنند که کسی به فکر آن‌هاست؛ حتّی آن‌هایی که سر ناسازگاری با مدرسه دارند، بعد از فراغت از تحصیل، دل‌سوزی مسئولان مدرسه را تصدیق می‌کنند.

یک‌بار در جلسه‌ی مادران راهنمایی نیک‌پرور سخنرانی داشتم. همان‌شب که به منزل رسیدم، تلفن زنگ زد؛ آقای علّامه بود و برای فردا مرا به منزلشان احضار کرد. نوار سخنرانی را کاملاً گوش کرده و تمام ایرادها را یادداشت کرده بود و یکی‌یکی متذکّر شد؛ از آن‌جمله صدای قژقژ زیرپایی بنده بود. فرمود: به مستمع آسیب وارد می‌کند. دقّت نظرهای این‌گونه، آدم‌ها را سرحال می‌آورد؛ البتّه گاهی هم... .

با این‌حال، یک‌قشر از دانش‌آموزان وجود داشتند که با مدرسه هم‌راه نبودند؛ دانش‌آموزانی بودند که وقتی آقای علّامه از کلاس خارج می‌شد، بالای سکّوی کلاس می‌رفتند و ادای راه‌رفتن ایشان را درمی‌آوردند. بعضی هم دنبال مسخرگی بودند. به هرحال، همه تمکین نمی‌کردند؛ ولی آن‌چه دستگیر ما شد، این بود که حتّی همان‌دانش‌آموزان، بعد از این که فارغ‌التّحصیل شدند، تازه متوجّه دقّت نظرها و رسیدگی‌ها و دل‌سوزی‌های

دینوک فروشگاه تخصصی کتاب دینی

استادان شدند و کم‌تر کسی بود که باز هم سر مخالفت داشته باشد.

لطفاً از مقطع دانشگاه برای ما بگویید.

آن‌موقع، هنوز انجمن‌های اسلامی شکل نگرفته بود و قشر مذهبی در اقلیّت و تقریباً بُرد با دیگران بود؛ بچّه‌ها کم‌تر اهل نماز بودند؛ فضا غیرمذهبی و تحت تأثیر کمونیست‌ها، اشخاص لاابالی و گروهک مجاهدین خلق بود. با آن‌ها گفت‌وگو می‌کردیم؛ ولی نهایتاً پاسخ می‌دادند که ما جوابی به شما نمی‌دهیم و از طرفی هم نمی‌توانیم منطق شما را قبول کنیم؛ حتّی ظهرها مشروب می‌خوردند. فضای دخترها و پسرها طوری بود که ما چون کمی از ماجرا پرت بودیم، فکر می‌کردیم با هم فامیل‌اند و همه با هم دانشگاه قبول شده‌اند! اصلاً گمان نمی‌کردیم نامحرم‌ها در کنار یک‌دیگر بنشینند و این‌گونه فضاها حاکم باشد.

در فضای آلوده و ضدّمذهبی دانشگاه در آن‌زمان، می‌دیدم که دانشجوها پوک‌اند و دستشان خالی است. این مرا در کار معلّمی مصمّم‌تر کرد و حتّی با وضع اقتصادیِ نه‌چندان خوبی که داشتم، از این‌که در کسوت معلّمی خدمت می‌کردم، خوش‌حال بودم.

بعد از کلاس‌هایم در دانشگاه، سری به آقای علّامه در مدرسه می‌زدم و ایشان می‌فرمود: تعریف کن! جمله‌ای از بنده، از لسان آقای علّامه نقل شده و آن، «پوک‌بودن» آن‌دانشجوهاست. دانشجویی بود که هیکل درشتی داشت؛ من تا سینه‌ی او بودم و ریش‌های بلند و موهای بوری داشت؛ ولی پس از حرف زدن با او، درون او را فردی هفت‌ساله مشاهده کردم. عدّه‌ای دیگر در فکر مدل سبیل خود بودند. **آن‌جا بود که فرق فارغ‌التّحصیلان مدرسه‌ی ما و دیگرمدارس مشخّص می‌شد.**

در همین‌زمان، برای ازدواج چون بنا بود مسیر معلّمی را انتخاب کنم، سعی کردم سمت خانواده‌ای بروم که این‌امر برایشان قابل قبول باشد و به لطف الاهی، این هم اتّفاق افتاد. از همان‌ابتدا، سعی کردم با حقوق معلّمی

دیبوک فروشگاه اینترنتی کتاب دیدی

زندگی کنم و زندگی خود را با میزان درامدم سازگار کنم. به لطف الاهی، تعلیمات آقای علّامه این‌گونه ما را بار آورده بود. آن‌قدر اعتقاد به‌کار معلّمی داشتیم که اگر دیگرخانواده‌ها، قدرت تهیّه‌ی چهارروز گوشت در هفته را داشتند، ما اگر نمی‌توانستیم، با کم‌تر یا ارزان‌تر از آن... به‌راحتی کنار می‌آمدیم. یادم می‌آید یکی از دوستان را پاگشا و به منزل دعوت کردیم. برای تهیّه‌ی مرغ مهمانی، به خیابان شهرستانی در میدان امام حسین علیه‌السلام رفتم و مرغ‌های دیرپز را با قیمت کم‌تر خریدم.

از آقای علّامه شنیده بودیم که فلان‌کس شبی را سر بر بالین نگذاشت که ریالی بدهکار باشد. این‌کلام در سخنان حضرت امیر علیه‌السلام این‌گونه آمده است: «چشمم را نبستم که امید باز کردن داشته باشم و باز نکردم که امید بستن داشته باشم.»[1] پیروِ این‌منطق است که وقتی اُسامه کالایی را به مدّت یک‌ماه خریداری می‌کند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: اسامه چه‌قدر آرزوهای طولانی دارد! به مدّت یک‌ماه کالایی را خریداری کرده است؛ در حالی که از یک‌لحظه‌ی بعدِ خود خبر ندارد![2]

اوّلین‌ماشینی که خریدم، شورولت مدل ۱۹۵۴ م بود که شیشه‌ی جلوی آن زِه دوتکّه داشت. موتور این‌ماشین ترکیده بود و قیمتش به اندازه‌ی موتور هوندا ۱۲۵ بود و بنده اصلاً ابراز نگرانی از آن نمی‌کردم. یادم هست مرحوم پدر آن را رنگ متالیک زده بود تا من پیش دوستانم احساس سرافکندگی نکنم؛ ولی از این‌که در کسوت معلّمی خدمت می‌کردم، بی‌نهایت خوش‌حال بودم.

۱. روضة الواعظین و بصیرة المتّعظین ۲: ۴۳۷-۴۳۸.

۲. همان: ۴۳۷.

دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

لطفاً روند کاری خود را از ورود به دبیرستان علوی تا تأسیس دبیرستان احسان بفرمایید.

حدود سال ۵۱ یا ۵۲ بود و آقای علی‌رضا آلادپوش[۱]، از مؤسّسان مدرسه‌ی روزبه، دبیر ورزش دبیرستان علوی بود. (ایشان آن‌موقع بیرون از مدرسه فعّالیّت سیاسی داشت و گاه به‌ضرورت، خارج از کشور هم می‌رفت.) اواسط آبان یا آذرماه بود. حدود ساعت ده شب، آقای آلادپوش و آقای علّامه به منزل ما آمدند. آقای آلادپوش گفت که فردا عازم سفری هست و هرکسی را به جای خودش به آقای علّامه پیشنهاد کرده، ایشان نپذیرفته است، به جز بنده. به آقای علّامه گفتم: من دانشگاه دارم. ایشان فرمود: برنامه‌ی ورزش صبحِ زود را بیا؛ عصر را هم بیا! آن‌موقع، ظهر هم ورزش برقرار بود که قرار شد من نروم. ساعت‌های ورزش رسمی هم، همگی عصر بود. از فردای آن‌شب، به‌عنوان دبیر ورزش وارد دبیرستان علوی شدم. در میان ورزش‌ها، والیبال را خوب بازی می‌کردم و کارت نجات غریق را هم گرفته بودم.

با کسب اجازه از مادر، کار در مدرسه را با معلّمِ ورزش شروع کردم و بعد... به تدریس ریاضی و نظامت و معلّم‌راهنمایی رسیدم.

آقای علّامه از همان‌موقع، بنده را زیر پر و بال خود گرفت و آن‌قدر کشش مدرسه برایم زیاد شد که بعد از لیسانس، درس را ادامه ندادم. البتّه برای ادامه‌ی تحصیل، حمید، پسر شهیدِ حاج آقای علی‌رضایی، از دانشگاه آیداهو[۲] در امریکا برایم پذیرش گرفت. با دکتر کمال خرّازی[۳] مشورت کردم

۱. علی‌رضا (ناصر) آلادپوش (متولّد ۱۳۲۸) فارغ‌التّحصیل دوره‌ی ۶ مدرسه‌ی علوی، دبیر ورزش سابق دبیرستان علوی و نیز عضو هیئت‌امنا و هیئت‌مدیره‌ی مؤسّسه فرهنگی **روزبه** است. وی دارای مدرک کارشناسی‌ارشد صنایع از دانشگاه شریف و سوابق سیاسی و مبارزاتی با نظام طاغوت است.

۲. University of Idaho.

۳. دکتر سیّد کمال خرّازی (متولّد ۱۳۲۳) فارغ‌التّحصیل دوره‌ی ۲ مدرسه‌ی علوی و وزیر امور خارجه‌ی اسبق جمهوری اسلامی ایران است. وی در کارنامه‌ی فرهنگی خود سابقه‌ی تدریس در دبیرستان علوی و تألیف و ترجمه‌ی کتب متعدّدی در حوزه‌ی علوم تربیتی را دارد. او که دارای مدرک دکتری در رشته‌ی مدیریّت آموزشی از دانشگاه هیوستون تگزاس در آمریکاست، اکنون استادتمام دانشکده‌ی روان‌شناسی و